

مجموعه ی شعر:

اوفلیا!

تو نیستی با گیسوانم

حرف می زنم

سریا داودی حموله

چاپ اول : نشر نیم نگاه ، ۱۳۸۲

چاپ دوم : نشر الکترونیک مجله ادبی پیاده رو

خرداد ماه سال ۱۳۹۴ خورشیدی



www.piadero.ir

۱

آسمانی نمانده

آیینه را میان کلمات بگذار

تا ماه را تماشا کنیم

آن مولف مرده کلید متن را گم کرده

حرفی از گیسوانت را به من ببخش

سریا رُخان

ماه را دیوانه کرده اند!

حروف نام ات

بر ساقه ی کدام بنفشه می سوزد؟

هیچ کس از کبک های مرده در گلو

کلمه ای نمی داند

ای باد

باد

باد

این مصیبت را برای کسی مبر

برای صداهای گمشده

گور تازه ای نداریم!

کلمات دل به شنیدن نمی دهند

آمده ام

با ابرها گریه کنم

کسی چه می داند

شاید حرفی شوم

در آسمان ات!

۴

ثریا صریا سریا
گیسوانم رنگ کدام حرف را گرفته اند؟

تا فرصتی هست
حروف نام ام را بردار و بگریز
از آسمان من شاعری باقی می ماند
از چشمان تو
نرگسی
که آب را به طعم فلسفه می نوشد!

۵

در ابتدای زمین
 پر شدیم
 از صداهای گمشده
 ما ادامه ی قمریانی بودیم
 که نمی دانستیم
 باد موصوف همه ی صفت هاست!

دوباره از گیسوان من پرسیدند و
 طعم دهان تو
 گفتم سایه به هیچ تقویمی نداده ای!
 سهم من و تو
 از دهان ژاندارک
 حرف کبوتر بود
 ای کاش
 نام کوچکم را به خاطر می سپردی
 به آواز ماه
 پیر می شویم!

دست های ما
 برای پیراهن بادهای کوتاه ست
 مگر این رودهای کهن در کجا می میرند؟

ای کاش
 حرفی از آسمان تو بر می داشتم
 پرواز
 در کبوتر خانه ها از دنیا رفت!

۸

از درهای بسته حرف زدیم و
 دهان های باز
 هیچ فکر نمی کردیم
 مرگ
 نام کوچک ما را صدا زند!

۹

از نام های بسیار تو
یکی یادم نمانده
تا به ماه بگویم

پیراهنم به سردسیر
دلَم به گرمسیر
آیینهِ ای پشت سر ندارم
کمی از آسمان جنوب برایم بفرست!

۱۰

دختران آب
 پسران آتش
 روزی نام تو را
 از بنفشه های کوهی خواهند پرسید
 آن روز
 همه می دانند
 حرف اول و آخر نام ما یکی است!

می خواهم
 به آسمان تو برگردم
 آن جا که شاعران
 هیچ نسبتی با ما ندارند
 حتا همین عاشق کلاغ زده
 که فکر می کند
 غول کوچکی است
 که باید برای خودش بیابان بسازد

شعر شعر شعر شعر
 شاعرهم که باشی
 چیزی به دنیا اضافه نمی شود
 سر از این جمهوری بردار
 از دست افلاطون کاری ساخته نیست
 با همین حرف ها زمین را فرسوده ایم
 یکی دو جین اشراق فرستادم
 برای شاعری
 که از دهانش حباب می آید

این دیوارها دیگر نفس نمی کشند
باز هم بگو
از صفری که به قلاب من افتاده
چه فرق می کند
کودکان شعر مرده می میرند
بادهم
سایه های سوخته را با خود نمی برند!

یک حرف
 یک دوشنبه
 کو آینه ای که تنهاییِ ما را ببیند و نمیرد؟

حرف های سپید تو
 دست های حنایی من
 کی برمی گردی
 این گنجشک را به گرمسیر گیسوانت ببری؟
 من و تو
 نامی در ابرها نداشته ایم
 بهار آمده
 برگرد زخم ها را تازه کنیم!

۱۳

درهای کهنه

به پاشنه می گردند

برای تو چه فرق می کند

بادها

به چه زبانی سخن می گویند

شیران سنگی

در رویاهای خویش سوخته اند

تاریخ

در پیراهن چنگیز کهنه نمی شود!

۱۴

نه ابرها زبان کلاغ را می فهمند
 نه شاعران
 آسمان را فراموش می کنند

کلمات را در آفتاب پهن می کنم
 تا سایه ام را به سایه ات برسانم

نام کوچک ما
 در این مفتعلن ها نمی گنجد!

۱۵

از بهار سلام
تا پاییز خداحافظ
نمی دانی
چند مثنوی با گیسوان تو حرف دارم

پیش از آن که بادها بیایند
آسمانِ تو را با مثنوی حروف شست و شو خواهم داد

من
ستاره ای هم
در آسمان تو دارم!

۱۶

گیسوان تو نبود
آسمان حرفی کم داشت

ابرها را پاره می کنم
تا هیچ کس نفهمد
پیراهن تو
به رنگ شعرهای من است!

۱۷

دوباره

مرید از امامزاده گریخت

باد

چراغ سوخته را تکفیر می کند!

۱۸

کفش های خسته را گذاشته ام
برای زمین

ای ماه

ماه

ماه

تا می توانی

تماشایم کن

می روم به جزیره ای که مجنون است!

۱۹

کودکی بادها را زیسته ای و
 نمی دانی
 آسیاب ها
 با حروف نام ما می چرخند؟

ای کاش
 از مصدر فعل زاده نمی شدی
 تاریخ
 پر از صدای باد است!

۲۰

آیا حروف تاریک اردیبهشت
کبوتران را بیدار خواهد کرد؟

پلک های ما
مهربانی دیوارها را ندیده اند
تو حرفی به چاه بینداز
کسی بر مزار تاریخ آب می پاشد
بادها می خواهند
مسندالبیه بمانند!

شب به خیر جلسومینا^۱
 برای زخم های دلت
 یاس سفید آورده ام
 از سایه های من و تو
 کلمه ای مانده
 مصراع آخر بادهای امضاء شده

جاده های سوخته
 ما را فراموش می کنند!

^۱ بازیگر فیلم جاده به کارگردانی فدریکو فلینی

۲۲

گونه ی ماه گل انداخته
 آیا
 زیر درخت سیب نشسته ای؟

ای کاش
 می توانستم
 همه ی سپیدی ها را
 در پاکتی برایت پست کنم!

۲۳

بر گشته ای
 با بادها قدم بزنی؟
 کودکانی که هم ستاره ی ما بودند
 از پشت حروف شیشه ای
 به ما می نگرند

بادها شکل کسی نیستند
 به شعرهایت کمی آسمان اضافه کن
 من ماه را روشن می کنم!

۲۴

اوفلیا!

تو نیستی

با گیسوانم حرف می زنم

بیا در سایه های هم پنهان شویم

حروف سپید

سایه های سپید دارند!

۲۵

گفتی نام ام از سیم خاردار بگذارد
رویاها نمی میرند

روی تمام شعمدانی ها
نام تو را نوشته ام

بادها را به خاک بسپار
این پرنده ی خسته
از بیلاق های دور آمده است!

۲۶

از صدایم بالا می روی

ماه

شیشه می کشد در گیسوانت

مثل همیشه

از دلم می گذاری

ریگی به صدای کبک

دیگر هیچ!

۲۷

به جای آسمان که بنشینی
 مروای علف
 در عریانی چشمانت
 آغاز می شود

مشتی حروف میان پنجه می فشاری
 بی قرار حروف ناگفته ای
 به صدهزار خورشیدی
 که در نگاهت آرام گرفته اند
 می گویم
 دنیا پشت حرف های تو خوابیده است!

۲۸

تا سایه های اردیبهشت حرفی نمانده
 بادها مانده اند
 نام کوچک خود را
 در دهان که پنهان کنند؟

بعد از واژه های سپید
 کلاغی خاموش بگذار
 هیچ کس
 آوازهای یک مرده را جدی نمی گیرد!

۲۹

بادها گوش ایستاده اند

مبادا

حروف نام ام را خواب ببینی؟

یک روز

در شعرهای مان به هم می رسیم

آن روز

زنبق ها را به گیسوانت بیاویز!

۳۰

کلمات را به زاینده رود می سپارم

ماهی ها

خواب آشفته می بینند

مگر نمی دانی

آن پرنده ی سپید

از اصفهان رفته است؟

۳۱

پرندگان

نزدیک تر به حرف تو پرواز می کنند

دوباره که بیایی

ماه را بر می دارم

بر گور ما

هیچ حرفی نخواهد روئید!

۳۲

ماه را بگو
 آسمان روی شانه ی تو
 امان به عشق نمی دهد
 ترس خورده ی کدام پنجره ای؟

ماه را بگو
 در عبور قدم هایت پیر گشته ایم
 قرار نبود
 با بانگ خروس بی محل کبک بخوانی

ماه را بگو
 به بی قراری سر برنداشتی
 پلک بخوابان
 سریا بیدار است!

۳۳

گل سرخی
در قلبم روییده
آیا حرف دیگری به زمین انداخته ای؟

اوفلیا آرزومند رویاهای سریاست
بیا از دیوارها عاشقانه تر گذر کنیم
بادهای سپید
خواهران من بودند!

۳۴

گیاهاان

شبیه من می سوزند

سایه ام را به دیواری برسان

همه می دانند

هیچ حرفی

در گیسوان سریا نمی میرد!

۳۵

تو را نمی دانم

اما من

سپیدی واژه ها را گریسته ام

اوفلیا!

این همه دلدادگی در متن پنهان مانده

بگذار به همان فلش بک برگردیم

حرف به دهان کلاغ ها نمی ماند!

۳۶

تنها سرخی سیب را
تکلیف کودکان دنیا می دانم

با این حروف کافوری نمی توان
دهان تاریک ماه را نوشت
بر می گردم
تا حرفی به آینه بسپارم

حرفی سپید میان
خواب های علف!

۳۷

نام ات را زیر شعرهایم منویس
 سپیدی ها
 آتش می گیرند
 همین گنجشک
 نام کوچک تو را به گیسوانم آویخته است

ستاره ات
 در کدام آسمان است
 تا به آن بیاویزم؟!

۳۸

تا اصفهان چشمانت

راهی نمانده

باید از گریه های زاینده رود

ماه و بنفشه برداریم

حروف نام ات را

سر در تمام خانه ها می نویسم

پیش از آن که فلسفه

گیسوان تو را بترساند!

۳۹

دیوارها

کی رنگ دل ما بوده اند

بیست و پنج پله را با سه حرف کبود

پی

م

و

د

ی

م

دست ها مان به هم نرسید

برگرد

عشق را به این امامزاده بیاویزیم

و ماه را کمی فراموش کنیم!

۴۰

زودتر از گیسوان تو
 به تقویم های سوخته رسیدم
 مگر چند حرف از بهار می گذرد؟

زمانی این علف ها
 هم دیوانه ی ما بودند
 ای کاش
 بادها نامی نداشتند!

۴۱

باز هم

من و تو و

بادهایی که با ما دویده اند

در تمام آیینه ها

بی واسطه مفعول بوده ایم

ماه را میان عقربه های تاریک بگذار

تنها فریاد مردگان

در گنبد کبود باقی می ماند!

۴۲

باد را به دندان گرفته
کلون های پر بغض
نکند گیاهان رنگ روزگار ما بگیرند

من و تو و MIS و چند نقطه
گناه مهربانی دیوارها را پس داده ایم
گیرید موازی ریلی نبوده ام!

۴۳

هنوز مانده
تا افلاطون سایه به سایه ام برساند
نمی خواهم
پای هیچ شعری را به گیسوانم بکشانی
ضمیر ما
از گلوئی هیچ کبکی نتراوید

کمی دور تر از فلسفه بنشین
سریا
سیب سرخی ست!

۴۴

به نفرین بادها می خواهی
 دهان ماه را تاریک کنی؟
 این چراغ کهنه را فراموش کن

من و گل و سرخ
 پنج فروردین را در شناسنامه داریم!

۴۵

تا گورستان پسامدرن
 راهی نمانده
 اول بیا حروف نام ما را از این بادها پس بگیر
 از مرگ افلاطون
 تنها فلسفه ای گذشته
 همین سیب را به شهادت می گیرم
 سایه های من و تو
 بردیوارهای جهان خواهد ماند!

تمام افسانه ها
 زیر گنبد کبود شکل نگرفته اند
 کیکاووس حروف نام ما را
 به آهنگر خانه می برد
 تا برای تاریخ نعلی بسازد
 فعل های صرفی
 پس از سکوت
 دهان های مجهول را رج می زنند

نگاه کن
 نام ما را بر آتش نهاده اند
 لب به دندان گرفتن سهراب تماشایی ست!

۴۷

لی لی های دنیا
 در نان و رویاهای ما شریک بوده اند
 ماه ای ماه
 به کدام حرف پیر شده ای؟

عمر

ش

ک

س

ت

ه

ما بی آواز مانده

تا بهاری دیگر

حرفی از گیسوانت بیاویز
پیراهن باد را پاره کرده ام!

۴۸

مجنون
خطای گیسوان تو را نگرفته
یا جغرافیای ما به شکل نخستین حوا گندمی ست؟

دیوانگی ما را با حروف بزرگ می نویسند
پای حرفی بنشین
که کاشتمت
باد
زیر گفته های کسی را امضاء نمی کند!

۴۹

این طنین تیشه ی فرهاد است
 یا صدای پاشنه ی ژاندارک
 فرقی نمی کند
 ما از بهارهای گمشده
 بر جای مانده ایم
 کلمات را بیدار کن
 تا سایه ای که نداریم
 به زمین بسپاریم

بادها پوست انداخته اند
 پرنده دیگر پرنده نیست!

۵۰

از من گیسوانی مانده
از تو لیلای فلسفه
مجنون پیش از ما نمی میرد

به هر باغ حرفی نهاده ام
بعد از من
سر بر شانه ی کلمات بگذار
بادها
به بحر مضارع صرف می شوند!

آثارمنتشر شده ی سریا داودی حموله:

شعر:

- اوفلیا تو نیستی با گیسوانم حرف می زنم (نشر نیم نگاه)
- آسمان حرفی از گیسوان لی لی بود (نشر بازی تیگر)
- نان و نمک میان گیسوان ته‌مینه (نشر افراز)
- از عصای شکسته ی نیچه تا عصر مچاله ی لورکا (نشر سخن گستر)
- من ما بودم با دو فاعل اضافه (نشر نوید شیراز)
- سرنادهای میترائیک (نشر نصیرا)

تحقیق:

- دانشنامه قوم بختیاری (انتشارات معتبر)

نقد و تحلیل:

- کلمات بیش از آدمی رنج می برند (نشر قطره)